

پرونده

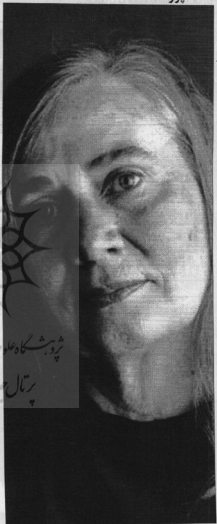
جاودانگی تاریخ مرا گنج می‌کند

مریلین رابینسون

Marilynne Robinson

مریلین رابینسون طوفان را خود را ۲۲ سال تکه داشت تا دومین رمان خود با عنوان «گیلیاد» را منتشر کند. مانی که طی دو هفته برنده دو جایزه معتبر ادبی شد: حلقه ستاندن کتاب و پولیتزر. رابینسون برای دومین بار برنده جایزه پولیتزر شد. ا.اس.اتلانتس نیز جرات در اظهار نظر معروفی گفته بود: «هر زندگی آمریکایی با جعبه نمایش دومی وجود ندارد» و لی اگر قرار باشد فقط یک چیز این حرف فیتز جرات را باقی نگذارد آن یک چیز حرفه (مریلین رابینسون) است. مریلین رابینسون اولین اثر خود با نام «خانه داری» را در سال ۱۹۸۱ منتشر کرد. نوا به یاد ماندنی و غنایی دو خواهر که ماجرای آن در طبیعت وحشی شمال غرب آمریکا می‌گذرد، چنین مکانی برای یک اثر داستانی تا آن زمان بی‌سابقه بود.

رمان «خانه داری» جایزه پولیتزر را برد و براساس داستان آن یک فیلم سینمایی نیز ساخته شد. این رمان نیز جریان اصلی ادبیات مدرن آمریکا قرار گرفت و به یک اثر کلاسیک مدرن تبدیل شد در حالی که نویسنده‌اش هنوز در دهه سی عمر خود بود.



شش ساله علم روان
پرو
رتال جامع آثار داستانی

دنباله نسل نویسندگان آیووا



غرب میانه رایسنون
منظره بسیار ظریفی است که در آن
سایه‌های آرمان‌گرای سیاسی
و مذهبی سایه روشن‌های اخراجی منظره آیووا
را منعکس می‌کند.
می‌شود گفت که رمان گیلی‌آد نامة عاشقانه‌ای است
برای ایالت آیووا.
آیووا مکانی است که نویسندگان مهمی
از آن بیرون آمده‌اند:
هیسگوی، فیتز جرائد، درایزر، نواین،
و البته افرادی چون شرمن، گرامت و لینکن.

منظرهای عالی و شگفت‌انگیز. در آن لحظه بود که تصویر پیرمردی به ذهنم آمد که پشت یک میز تحریر داشت می‌نوشت و یک بچه هم در کنارش کفا اتاقی داشت بازی می‌کرد.

تلفیق یک دنیای طبیعی با شکوه با زندگی روزمره یک خانواده از مشخصه‌های نویسندگی رایسنون است. رمان گیلی‌آد به لحاظ فنی زمانی است که نام‌نگاری اساس آن را تشکیل می‌دهد؛ نام‌های که توسط قهرمان داستان، پندر - جان آس در اواخر عمر برای پسر هفت ساله‌اش می‌نویسد. ولی این رمان چیزی بیشتر از نام‌نگاری شخصیت اصلی است و بیشتر شاهدهی است برای آمریکای گمشده برده‌ها، واعظ‌ها و جمهوری خواهان.

رایسنون می‌گوید: چیزی که مرا گیج می‌کند این پرسش است که تاریخ چه گونه خود را جاودانه می‌کند. چه گونه نمی‌تواند؛ خاطره چه گونه خود را جاودانه می‌کند و چه گونه نمی‌کند. زندگی در این جا یعنی غرب میانه به من نشان داده که آدم‌ها می‌توانند به کلی اصالت بومی خود را فراموش کنند.

غرب میانه رایسنون منظره بسیار ظریفی است که

رابرت مک‌کرام نویسنده روزنامه (آیزوروا) با مرلین رایسنون گفت‌وگو کرده است. او درباره اثر مشهور رایسنون می‌نویسد: اصالت عمیق رمان خانه‌داری، آن را به حکمی مقدس تبدیل کرده. در حالی که طرفداران آرزو داشته آثار بیشتری از این نویسنده بخوانند کسی در مورد مرلین رایسنون که از شهرت ادبی اجتناب می‌کرد چیز زیادی نمی‌دانست. تنها اطلاعات موجود درباره او این بود که در غرب آمریکا بزرگ شده بود و در یک دانشکده ادبیات تدریس می‌کرد و آدم گریزانی بود. خوانندگان وفادارش تنها کاری که می‌توانستند بکنند این بود که هی منتظر بمانند... و منتظر بمانند.

هزار گامی شایمانی درباره او بر سر زبان‌ها می‌افتاد. کارگزارش قول امضای قرارداد چاپ اثر جدید او را می‌داد؛ می‌گفتند شاترش بعضی از فصل‌های اثر جدید او را دیده است. بعد هم او را دعوت کردند به خانواده‌اش به انگلستان نقل مکان کردند. این انتقال خاصیت گمان‌ناگ (پالایشی) داشت. در سال ۱۹۸۹ سرانجام کتاب نازمانی از او منتشر شد (سرزمین مادری). این کتاب جدید مؤید اصالت غریب رایسنون بود.

با انتشار این اثر صحت جمله معروف فیتز جرائد یقیناً ثابت می‌شد: رایسنون به عنوان نویسنده یک رمان اولی و بی‌نقصی که بی‌دلیل سکوت اختیار کرده بود و خوانندگان او را فراموش کرده بودند، داشت سیر نزولی را طی می‌کرد. سپس در سال ۱۹۹۸ در حالی که همه از او ناامید شده بودند با انتشار مجموعه مقالاتی در باب کمبود مدرن با عنوان سرگ آدم، بار دیگر امیدها را زنده کرد.

ولی آن استخوان پیرزگ هنوز حکمفرما بود. رایسنون اکنون در مرکز آمریکا زندگی می‌کند و در آموزشگاه معروف نویسندگی آیووا درس می‌داد. ولی پسرنامه‌های نویسندگی خلاق در آمریکا برای رسلن نویسان به منزله قبرستان است. این دیگر ظاهر آریان راه بود.

بعد هم معجزه از راه رسید. تقریباً در اواخر

سال ۲۰۰۴ از زمان (گیلی‌آد) را منتشر کرده گیلی‌آد دومین رمان رایسنون، اثری است که با اصالتی نادر که کسانی را که در مورد این نویسنده دچار تردید شده بودند شگفت‌زده کرد و انتشارات ادبی در آمریکا را تحت‌الشعاع خود قرار داد. در نوشته‌های مذهبی، موهوم، گیلی‌آد کسی را که غمی به دل دارند، کسی که آسیب دیده‌اند و کسانی را که غریب و بی‌کسی‌اند در میان می‌کند. این رمان که علاقه‌مندان مدت‌های مدیدی منتظرش بودند و به هنگام کریسمس در صدر فهرست پرفروش‌ها قرار داشته طرفداران رایسنون را مسحوب کرده و بر تعداد مخاطبان او به‌طور گسترده‌ای افزوده است.

رایسنون ۶۱ ساله که زنی باوقار و شاد است و شادی‌اش با بانه فراموشی، در خانه خود در آیووا به‌طور احتمالی با روزنامه آیزوروا گفت‌وگو کرد و لحظاتی را که رمان جدیدش شکل گرفت توصیف کرد. او سرخ‌های خود را با وقت و استیلا بیان می‌کند. طوری که انگار حواش هست چیزهایی را که ترجیح می‌دهد ناگفته بماند بر زبان نیاورد.

در اورگن در صحرا بودم که دیدم در آسمان خورشید دارد غروب می‌کند و آن طسرف فرصی کامل ماه دارد پدید می‌شود. منظره بسیار بسیار زیبایی بود.

در آن سایه‌های آرمانگرایی سیاسی و مذهبی سایه روشن‌های اخزایی منظره آبیوا را منکس می‌کنند. رابینسون با یک لیخند با این نظر موافقت می‌کند.

- می‌شود گفت که رمان گیلیا نامۀ عاشقانه‌ای است برای ایالت آبیوا آبیوا مکتبی است که نویسندگان آمریکایی مهمی از آن بیرون آمدند: همینگوی، فیتز جerald، درایزر، تواین و البته افرادی چون شرمن، گرانت و لینکلن.

و این اساسی ما را به یاد جنگ داخلی آمریکا می‌اندازد. داستان گیلیا در سال ۱۹۵۶ روایت می‌شود و به اوضاع بعد از جنگ توجه دارد که در نتیجه دوران کودکی نویسنده نیز نشان داده می‌شود. روایت داستان صفرن است ولی جنگ در جای جای آن حضور دارد. پلر بزرگ آفس مردی است که به کاترلس نقل مکان کرد تا برای لوم بردگی مبارزه کند و گفته می‌شود که مردم را وعلظ می‌کرده که در جنگ داخلی شرکت کنند.

• در اوزن در صحرا یادم که دیدم

در آسمان خورشید دارد فروب می‌کند
و آن طرف فرس کامل ماهار، دیدم می‌شود...

• منظره بسیار زیبای آبیوا

منظره عالی و شگفتا انگیز.

در آن لحظه بود که تصویر پروردی به ذهن آمد

که پشت یک میز تحریر داشت می‌نوش

• یک بچه هم در کنارش

کتاب‌های داشت بازی می‌کرد.

هنگامی که آفس در حالی که به دلیل ابتلا به اژدین صوری با مرگ دست و پنجه نرم می‌کند برای پسرش نامه‌ای می‌نویسد و در آن از اختلاف بین پدر بزرگ و پدر خود بر سر خونریزی به‌خاطر ایجاد اتحاد، سخن می‌گوید در واقع زخم نژاد و سیاست را که هنوز هم در ضمیر سیاسی آمریکا وجود دارد، می‌گشاید.

رابینسون بخشی از تاریخ آمریکا را با مهارت و استادی نشان می‌دهد. او می‌گوید برای این منظور با سخت‌کوشی تحقیق کرده است. برای خوانندۀ غیر آمریکایی نکته جالب توجه دیگر تصویری است که رابینسون از رابطه بین آفس و پسر و پدر و پسر بزرگ او به تدریج نشان می‌دهد. رابینسون می‌گوید:

- پدرم برایم آدم خیلی مهمی بود. رابطه

من و او از آن رابطه‌هایی بود که تمام حرف‌های مهم در آن ناگفته باقی می‌ماند.

رابینسون وقتی این‌ها را می‌گوید جنبه انگلیسی خود را آشکار می‌کند. ولی او در جنگل های شمال غرب آمریکا و در خانواده‌ای که به دامداری پشت کرد، بزرگ شد.

- پلر و مادرم خیلی اهل کلیسا رفتن نبودند ولی من همیشه احساس می‌کردم در محلی مذهبی دارم بزرگ می‌شوم که درباره آن چیزی گفته نمی‌شد. ولی پدر بزرگ و مادر بزرگم اهل کلیسا و سرودهای مذهبی بودند.

و این دوران کودکی باعث شد تمام عمرش را عاشق اسجیل باشد. او با علاقه و احساس درباره سفر به‌دش و سفر خروج و کتاب روت صحبت کند و می‌گوید:

- کتاب روت بر من تأثیر بسیار زیادی داشته است. رابطه بین روت و یواژ ظاهراً همان رابطه‌ای است که من در رمان گیلیا نوشتم.

ولی این همه داستان نیست. او در کودکی آثار کلاسیک بریتانیایی و آمریکایی بسیار زیادی را می‌خواند. خانه کوچکی، جزیره کینگ، آدم ربایی، مجموع اثر بو، طویل و دیگره.

- وقتی خواندن کتاب‌های دیگرش را شروع کردم احساس کردم چرت لنگی در مغزم در حال گرا کردن است. شاید چیزی بوسیده.

و این جمله فوق‌العاده بود.

رابینسون زبان لاتین را نیز یاد گرفت و امروز خوشحال است که پایه و اساس جملات او را زبان لاتین تشکیل می‌دهد. او در حالی که می‌خواند می‌گوید: اصلاً باید سیسرون را چطور کسلی بیابوم که بر من تأثیر گذاشته‌اند. نثر او از جلیسن منابع

می‌شد و ورزش توپان برایش الهامبخش می‌شد که شعر بگوید.

وقتی توپان و تندر می‌شد احساس می‌کردم که باید شعر بنویسم. بعد وقتی بزرگتر شدم فهمیدم که شعرهایی که می‌گویم واقعاً غمیف هستند. بعد یک شبه تبدیل به نویسنده نثر شدم.

وقتی از رابینسون می‌پرسم که چرا بین رمان قبلی و رمان جدیدش ۲۴ سال وقفه افتاده می‌گوید که رمان گیلیا بسیار سریع نوشته شد ولی می‌بایست در مورد این که داستان چیست دست به بازنگری بزنم.

- بعضی وقتها بکنجو از خودم می‌پرسم: واقعاً خودت را نویسنده می‌دانی؟! سؤال جالبی است. دیدگاه من در مورد این سؤال

همیشه با دیدگاه دیگرانی که می‌شناسم متفاوت بوده. من همیشه نویسندهٔ خلائی بودم. ولی اثر داستانی را نمی‌توان بدون

تحریف و دستکاری به وجود آورد.

این خبر برای علاقه‌مندان آثار رابینسون خبر خوشحال‌کننده‌ای است که این نویسنده قرار است به زودی از دانشگاه نوسندگی آبیوا مرخصی بگیرد تا نوشتن اثر جدیدی را شروع کند. او موضوع کتاب خود را می‌داند ولی با خندهٔ شیطنت‌آمیزی می‌گوید:

- موضوع رمان را نمی‌گویم.

منابع:

آبزیرو ۴ آوریل ۲۰۰۵



مجموعه داستانی

کلاسیکی سبازیر می‌نویسد: نثری تبه در آن واحد غمیف‌سازده و غنی و آرسوفایی و در عین حال بی‌په‌ریه است. یکی از شخصیت‌های رمان می‌گوید: نویسنده‌گی برای من همیشه مثل دعا خواندن بوده. او از طرف خلوادامش خیلی تشویق به نویسنده‌گی